



فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

سال چهارم، شماره ۱، پیاپی ۱۰، بهار ۱۴۰۰

www.qpjournal.ir

ISSN : 2645-6478

بازخوانی گزارش رویدادهای پایان کار شاه‌شیراز ابوسعحاق اینجو در سروده‌های حافظ

دکتر علی محمدی ۱

امیرافشین فرهادیان ۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۷/۱۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۹/۱۲/۲۹

(از ص ۵۸ تا ص ۸۴)



[20.1001.1.26456478.1400.4.10.2.7](https://doi.org/10.26456478.1400.4.10.2.7)

چکیده

رویکرد تاریخی-سیاسی به سروده‌های حافظ، افق معنایی جدیدی در ساحت تفسیر دیوان وی گشوده است. رمزگشایی برخی از ابهامات شعر حافظ و برقراری پیوند عمودی بسیاری از بیت‌ها که به ظاهر پراکنده و بی‌ارتباط می‌نمایند؛ از دستاوردهای این رویکرد است. گرایش حافظ به استفاده از شعر به مثابه وسیله‌ی ابراز عقیده و جهت‌گیری نسبت به رخداد‌های سیاسی و نیز حاکمان و رجال صاحب نفوذ، از جمله مواردی است که او را از اغلب شاعران گذشته، متمایز می‌سازد. در این میان، حوادث پایان سلطنت شاه‌شیراز ابوسعحاق اینجو، به دلیل تاثیر عمیق این واقعه بر حافظ و تغییر مسیر زندگانی او، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این رویدادها که با تصرف شیراز به دست امیرمبارزالدین مظفری، در سوم شوال ۷۵۴، آغاز گردید؛ پس از یک سلسله‌ی طولانی جنگ و گریز، سرانجام با گرفتاری و اعدام شاه‌ابوسعحاق، در ۲۲ جمادی الاول سال ۷۵۷، پایان پذیرفت. هدف این جستار، بررسی بازتاب این رخدادها در سروده‌های حافظ از نظرگاه نقد تاریخی و به روش تحلیل محتوا (رویکرد توصیفی-تحلیلی) است. نتایج به دست آمده، بیانگر پیوند شمار قابل ملاحظه‌ای از سروده‌های حافظ با رویدادهای این مقطع از تاریخ است.

واژه‌های کلیدی:

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

۱. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. Khoshandam.Ali2@gmail.com

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران. Afshin.Farhadian@gmail.com



ابواسحاق اینجو، امیرمبارزالدین، حافظ، گزاره‌ی تاریخ‌محور، بازتاب رویداد تاریخی

۱. مقدمه

شعر حافظ در عین محبوبیت فراگیر و حضور دائمی در ذهن و زبان خاص و عام مردم ایران، در مقام درک معنی، همواره مورد اختلاف و محل مناقشه بوده‌است؛ در نتیجه درباره‌ی شعر او بیش از هر شاعر دیگری شرح و تفسیر نگاشته شده؛ تفسیرهایی که گاه کاملاً در تضاد قراردارند. پورنامداریان معتقد است: «شعر حافظ، اگر با زمینه‌ی ذهنی از پیش‌ساخته و پرداخته‌ای با آن مواجه نشویم، مفسر ذهن ماست و بیان تفسیر ذهن ما از زبان شعر حافظ، تأویل ما از شعر اوست. این تأویل اگرچه به اقتضای اختلاف اذهان، ممکن است در معانی و صور گوناگون به جلوه درآید؛ اما هر یک از این معانی به سهم خود گوشه‌ای از حادثه‌ای را آشکار می‌کند که در ذهن حافظ اتفاق افتاده‌است و شعر او نمایش صوری و زبانی آن است» (پورنامداریان، ۱۳۸۲: صص ۵-۶، مقدمه).

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان رویکرد شارحان شعر حافظ را به انواع عرفانی، مادی، تاریخ‌محور، روان‌شناسانه و باورشناسانه (اندیشه‌های مهر پرستی، زروانی و ...) تقسیم کرد. در این بین، نگرش و برداشت عرفانی سهم بیشتری نسبت به سایر دیدگاه‌ها داشته؛ تا آنجا که گاهی، بقیه‌ی تفسیرها را، در حاشیه‌ی خود قرار داده است؛ اما به سبب وسعت ساحت تأویل در رویکرد عرفانی و تنوع آراء در این زمینه، تفسیرهای مبتنی بر آن نیز کمتر به اتفاق نظر انجامیده‌اند. اغلب حافظ‌پژوهان در قدیم، چنین رویکردی به شعر حافظ داشته‌اند.

در سال‌های اخیر، رویکرد تاریخی-سیاسی به سروده‌های حافظ، افق معنایی جدیدی در ساحت تفسیر دیوان وی گشوده است. شاید نخستین بار محمدتقی بهار، این بحث را آغاز کرد: «در دیوان سعدی و حافظ، غزل‌های بسیاری است که از دور فریاد می‌زند که قصد شاعر از می و معشوق و محتسب و غیره به راستی، می و شاهد و محتسب شهر نبوده... چیزهای دیگر بوده است. غزل‌های «خوش است خلوت اگر یار، یار من باشد»، «دو یار زیرک و از باده‌ی کهن، دو منی»، «گر می‌فروش حاجت رندان روا کند»، «یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود» و غیره که در دیوان خواجه دیده می‌شود؛ وقتی با تاریخ دوره‌ی ابواسحاق و شاه‌شجاع و امیر تیمور، مقایسه شود؛ مانند آفتاب روشن است که این‌ها همه غزل‌های سیاسی است» (بهار، ۱۳۹۸: ۱۸۶ نقل در ریپکا، ۱۳۸۱: ۳۵۶). پس از آن، پژوهشگرانی چون غنی، هومن، معین، همایون‌فرخ، اهور، نیرو و جلالیان، کوشش کردند سروده‌های حافظ را با رخداد‌های سیاسی و تاریخی عصر او انطباق دهند. در سایه‌ی این تلاش‌ها، رفته رفته این نگاه، بیش و کم، در آثار برخی محققان و مفسران متاخر، مانند شمیسا، خرمشاهی، دستغیب، حصوری، سرخی و دیگران، بازتاب یافت.



امروز در پرتو رویکرد تاریخی، بسیاری از دشواری‌های شعر حافظ، توضیح داده شده، ضعف ارتباط عمودی بیت‌ها در غزل تا حد چشمگیری از میان رفته و شناخت ما از وجوه شخصیت حافظ و از شعر او دقیق‌تر شده‌است. امروز می‌دانیم که حافظ بر خلاف اغلب شاعران کلاسیک، از شعر به عنوان ابزاری برای بیان نظر و تبیین موضع خود در قبال رویدادهای سیاسی و بازیگران آن عرصه، بهره جسته است و حتی در مواردی از آن به مثابه‌ی پیکی حامل پیامی ویژه، برای مخاطبانی «که اشارت دانند»، یاری گرفته است. این پیوستگی تا آنجاست که دیگر نمی‌توان به رویدادهای تاریخی زندگانی حافظ به دیده‌ی عنصری «برون‌متنی» که ممکن است در کیفیت پیدایش اثر نقش داشته‌باشد، نگریست؛ بلکه این رخدادها در موارد متعدد، موضوع و محتوای «متن» هستند؛ همچنان که نمی‌توان حوادث عصر سلطان مسعود غزنوی را به منزله‌ی عنصر «برون‌متنی» کتاب تاریخ بیهقی در نظر گرفت.

اکنون آشکار است که شعر حافظ رویه‌های مختلفی دارد و بسنده کردن به لایه‌ی بیرونی آن، برداشتی سطحی و ناقص از شعر وی را در پی خواهد داشت. گرچه نگاه تاریخی-سیاسی به شعر حافظ از روز نخست تا به امروز آماج انتقاد و نکوهش بوده، اما مخالفت سرسختانه بسیاری از هواداران رویکردهای دیگر بویژه رویکرد عرفانی، با این نگاه تازه‌تر، امری طبیعی و قابل انتظار است. مهم آن است که در فضای آکادمیک، فارغ از هر برداشت و نظرگاه فردی، به دیدگاه‌های دیگر نیز امکان عرضه داده شود تا از برآیند برخورد اندیشه‌ها به شیوه‌ای دیالکتیک، بتوان دریافتی نزدیک‌تر به حقیقت، به دست آورد.

پس از وقوع یک رشته نبرد که از سال ۷۴۶ قمری میان شاه شیخ ابواسحاق اینجو حاکم فارس و مضافات آن و امیر مبارزالدین محمد مظفری حاکم یزد و کرمان، که اغلب با ناکامی شاه شیخ ابواسحاق همراه بود و رفته‌رفته وی را در موضع ضعف قرار داد (اقبال آشتیانی، ۱۳۹۰: صص ۴۶۵-۴۶۶)؛ سرانجام امیرمبارزالدین در محرم سال ۷۵۴ قمری، به قصد یکسره کردن کار رقیب، به سوی شیراز لشکر کشید و شهر را محاصره کرد و اهالی را در سختی و تنگنا، قرار داد. عاقبت با خیانت یکی از رئیس‌ان شهر به نام ناصرالدین کلو عمر که دروازه بیضا را به روی مظفریان گشود؛ امیرمبارزالدین در سوم شوال ۷۵۴ قمری وارد شهر شد. شاه شیخ ابواسحاق موفق شد با جماعتی از خاصه‌گان و خویشان، از مهلکه بگریزد. این واقعه، آغاز دو سال و هشت ماه آوارگی و دربدری شاه ابواسحاق و کوشش وی برای بازگرداندن آب رفته به جوی بود که برای نیل به آن، دست استمداد به سوی شیخ حسن ایلکانی (حاکم بغداد) و نورالورد بن سلیمان‌شاه (اتابک لرستان)، دراز کرد تا با فراهم آوردن لشکر، مظفریان را از شیراز براند اما طرفی نیست و پس از چند ماه تردد بین اصفهان و لرستان و شوشتر، عاقبت در اصفهان به محاصره جلال‌الدین شاه‌سلطان مظفری، خواهرزاده امیر مبارزالدین، افتاد. شاه‌سلطان، در بهار ۷۵۷ قمری موفق به گشودن



اصفهان شد و بر شیخ ابواسحاق که در خانه‌ی شیخ الاسلام اصفهان، مولانا نظام‌الدین اصیل، پناه گرفته بود، دست یافت. شاه‌نگون بخت اینجو را به شیراز نزد امیرمبارزالدین بردند و پس از محاکمه‌ای نمایشی، به بهانه‌ی قصاص خون یکی از سادات شیراز، در میدان مشهور سعادت، گردن زدند. حافظ در قطعه‌ای، ماده وفات او را ۲۲ جمادی الاول سال ۷۵۷ قمری ذکر کرده است (غنی، ۱۳۲۱: ۱۶۱).

۲. بیان مسأله

از آنجا که شیخ ابواسحاق، پادشاهی عشرت‌جو و هنرپرور بود و پیوسته مجالس طرب و شعرخوانی برپا می‌کرد؛ دربار او محل آمد و رفت هنرمندان و شاعران برجسته‌ای چون خواجوی کرمانی بود و در این میان حافظ جوان نیز طرف توجه و تفقد وی قرار داشت و از مواهب شاه و درباریان بهره‌مند بود. این آزادت و مودت قلبی، موجب شد که پس از شکست شاه‌شیراز، حافظ دچار پریشانی و اضطراب گردد و همواره در انتظار وصول خبری از او و به امید بازگشت پیروزمندان‌اش به شیراز باشد. از دیگر سو، پافشاری سخت‌گیرانه‌ی حاکم جدید، مبارزالدین محمد، در اجرای بی‌کم و کاست ظواهر شرعی و بی‌توجهی و مخالفت نسبت به اهل ذوق و هنر، حافظ را هر روز در فشار و مضیقه‌ی بیشتری قرار می‌داد. بدون تردید اندوه و نگرانی حافظ در زبان گویای او که همان شعر اوست؛ انعکاس می‌یافت و چه‌بسا شاعر که از شهرت و محبوبیت شعر خود و سرعت نشر آن در دور و نزدیک آگاه بود؛ از همین امکان برای رساندن پیام خویش به شاه محبوبش استفاده می‌کرد.

در این مقاله با فرض منعکس بودن رخدادهای مهم سیاسی و تاریخی در شعر حافظ، کوشش شده به این پرسش پاسخ داده شود که آیا می‌توان با تکیه بر شواهد تاریخی و اشاره‌های موجود در آثار تاریخ‌نگاران و سایر نویسندگان نزدیک به عصر حافظ، ردپای حوادث مهم سال‌های ۷۵۴ تا ۷۵۷، یعنی دوره‌ی فترت شاه‌ابواسحاق را در شعر حافظ بازخوانی کرد؟ حاصل کار، با نظرات حافظ‌پژوهان در این زمینه، سنجیده شده و جمع‌بندی گردیده است.

فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی

۳. ضرورت تحقیق



اکنون که به اهمیت و ضرورت تداوم پژوهش‌ها با رویکرد تاریخی-سیاسی به شعر حافظ و دنبال گرفتن تلاش‌های پژوهشگران این حوزه، اشاره کردیم؛ لازم است یادآوری کنیم که روش‌های این تحقیق‌ها تاکنون، مبنای قرار دادن یک سروده و سپس جستجوی قرائن تاریخی برای آن بوده‌است. به باور ما، مسیر وارون این شیوه‌ی متداول، می‌تواند نتایج منسجم‌تر و جامع‌تری در پی داشته‌باشد.

مبنای قرار دادن یک واقعه‌ی تاریخی و جستجوی بازتاب آن در سروده‌ها، برخلاف روش مرسوم که با محوریت یک سروده، بر جستجوی قرائن تاریخی برای آن، تمرکز دارد؛ هماهنگی منطقی بیشتری با هدف تحقیق، یعنی یافتن رد پای رخدادهای زندگی حافظ، در سروده‌های او دارد. بنابراین برای نخستین بار در این جستار، بازتاب یک واقعه‌ی تردیدناپذیر تاریخی، در دیوان شاعر مورد جستجو قرار می‌گیرد.

۴. روش تحقیق

این پژوهش با روش تحلیل محتوا و به شیوه‌ی توصیفی-تحلیلی و با رویکردی روشمند انجام پذیرفته که شامل بررسی جامع گزارش‌های تاریخی در خصوص رخدادهای مورد نظر در منابع معتبر تاریخی و سپس جستجوی دقیق در سروده‌های شاعر، با هدف استخراج گزاره‌های مرتبط با آن رخدادهاست. منابع تاریخی مورد استفاده در این جستار، عبارتند از: «زبدۀ التواریخ» و «جغرافیا» از حافظ ابرو، «حبیب‌السیر» و «دستورالوزراء» از غیاث‌الدین خواندمیر، «تاریخ عصر حافظ» از قاسم غنی، «تاریخ آل مظفر» از محمود کتبی، «تاریخ آل مظفر» از حسین قلی‌ستوده و «تاریخ مغول» از عباس اقبال آشتیانی.

در این روش، هیچ گزاره‌ای نادیده گرفته نمی‌شود، بلکه از بین همه‌ی گزاره‌های موجود، آن‌هایی که با شواهد تاریخی همخوانی دارد و از پشتوانه‌ی مستدل و منطقی، بهره‌مند است؛ از گزاره‌هایی که دلیل منطقی کافی، آن را پشتیبانی نمی‌کند، تفکیک می‌شود و در پایان امکان تعیین احتمال ارتباط سروده‌ها با رخداد مورد نظر، فراهم می‌گردد. تازگی، روشمندی و جامعیت، مزیت‌های این شیوه است.

۵. پیشینه‌ی تحقیق



نخستین بار محمود هومن در کتابی با عنوان «حافظ چه می‌گوید» که در سال ۱۳۱۷ منتشر شد، طرحی ارائه کرد تا بر پایه‌ی آن بتوان اشعار حافظ را به ترتیب تاریخ سروده‌شدن مرتب نمود و بر همین اساس در سال ۱۳۲۵ تعداد ۲۴۸ غزل را که در قالب پنج دوره‌ی مجزای تاریخی تقسیم‌بندی کرده‌بود؛ در کتاب «حافظ» منتشر کرد. قبل از انتشار این کتاب، قاسم غنی در سال ۱۳۲۱ با انتشار کتاب «تاریخ عصر حافظ» تلاش کرد که وجه سرایش تعدادی از سروده‌های حافظ را با توجه به قرینه‌های تاریخی دوران زندگی شاعر توضیح دهد. پس از آن تاکنون شرح‌هایی از نظرگاه تاریخی بر دیوان حافظ نوشته شده که عبارتند از: «حافظ خراباتی» از همایون فرخ (۱۳۵۴)، «گنج مراد» از سیروس نیرو (۱۳۶۲) و «شرح جلالی بر حافظ»، از عبدالحسین جلالیان (۱۳۷۸). همچنین کتاب‌های دیگری با موضوع حافظ و سروده‌های وی نگاشته شده که گاهی نظرگاه تاریخی، در آن‌ها مورد توجه واقع شده است. «حافظ آینه‌دار تاریخ» پرویز اهور (۱۳۶۸)، «حافظ شیرین‌سخن» محمد معین (۱۳۶۹)، «یادداشت‌های حافظ» سیروس شمیسا (۱۳۸۸)، «حافظ، از نگاهی دیگر» علی حصوری (۱۳۸۹)، و «تاملی در حافظ» محمدعلی اسلامی ندوشن (۱۳۹۵)، در این گروه قرار می‌گیرند.

جواد مرتضایی در کتاب «زمینه‌های تاریخی - مدحی اشعار حافظ» (۱۳۹۸) و اصغر شهبازی در مقاله‌ی «نقد و قرائت تاریخی اشعار حافظ» کوشیده‌اند تا گزارشی از سروده‌های مدحی یا دارای زمینه‌ی تاریخی دیوان حافظ ارائه دهند.

مقاله‌هایی نیز بر موضوع مدح در سروده‌های حافظ متمرکز شده‌اند. ممتحن و شریفی‌راد در مقاله‌ی «مدح در اشعار متنبی و حافظ»، کیفیت و کمیت مدح در سروده‌های متنبی و حافظ را مقایسه کرده‌اند. مالمیر و محمدخانی در مقاله‌ی «نقد و بررسی مدیحه‌سرایی حافظ»، تعدادی از غزل‌های دارای زمینه‌ی مدحی حافظ را برشمرده‌اند. همچنین فاطمه ایشانی در مقاله‌ی «سیر غزل مدحی در ادب فارسی از سنایی تا حافظ»، کاربرد غزل مدحی در سروده‌های حافظ را وسیع و وی را سرآمد شاعران دیگر در سرودن این نوع غزل، دانسته‌است.

«نقد و بررسی قرائت‌های تاریخی و زندگی‌نامه‌ای غزلیات حافظ» عنوان مقاله‌ای از مالمیر و دهقانی‌یزدلی است که هرگونه ارتباط سروده‌های حافظ با رویدادهای تاریخی-سیاسی و فراز و فرود زندگیش را یکسره مردود قلمداد می‌کند.

هدف نگارندگان در این پژوهش، بررسی و جستجوی بازتاب رویدادهای پایان کار شاه‌ابواسحاق اینجو در سروده‌های حافظ، به عنوان یک واقعیت مهم تاریخی و تأثیرگذار بر زندگی وی است و چنان‌که گذشت؛ تاکنون در هیچ اثری، به طور مستقل به آن پرداخته نشده‌است.



۶. بحث

سروده‌های زیر، با تکیه به شواهد تاریخی و اشاره‌های موجود در آثار تاریخ‌نگاران و دیگر نویسندگان نزدیک به عصر حافظ، با رخداد‌های سال‌های ۷۵۴ تا ۷۵۷، یعنی دوره‌ی فترت شاه‌ابواسحاق، پیوند دارند. همه‌ی ارجاع‌های ما در این پژوهش، بر اساس دیوان حافظ به اهتمام قزوینی و غنی (۱۳۹۰، انتشارات زوار) است و غزل‌ها نیز مطابق ترتیب همان دیوان، شماره‌گذاری شده‌اند.

۶.۱. غزل ۲۹۰

با مطلع « دلم رمیده شد و غافلم من درویش / که آن شکاری سرگشته را چه آمد پیش »:

این غزل در شوال ۷۵۴، پس از واقعه‌ی تصرف شیراز توسط امیر مبارزالدین و گریختن شاه‌ابواسحاق، سروده شده و اضطراب و نگرانی حافظ در روزهای بی‌خبری از سرنوشت و وضعیت شاه‌شیخ را به خوبی روایت می‌کند. «شکاری سرگشته» در بیت مطلع، اشاره‌ای آشکار به شاه شکست‌خورده و متواری است (نیرو، ۱۳۶۲: ۷۵)، (اهور، ۱۳۶۸: ۶۹) و (جلالیان، ۱۳۷۸: ۱۵۲۹). در شرایط خطیری که هواخواهان شاه‌شیخ‌ابواسحاق، از سوی حکومت تازه، تحت فشار و تعقیب قرار گرفته‌اند؛ حافظ «بر سر ایمان» و ارادتی که به ابواسحاق دارد؛ از جانب مبارزالدین «کافر کیش» و سنگ‌دل، بیمناک است (نیرو، ۱۳۶۲: ۷۵) و (جلالیان، ۱۳۷۸: ۱۵۲۹).

چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم / که دل به دست کمان ابرویی ست کافرکیش

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۹۶)

همان‌طور که اشاره شد؛ حافظ که به خوبی از سرعت «طی زمان و مکان در سلوک شعر» خود آگاه است؛ همواره از شعر به مثابه‌ی پیکی برای رساندن پیام و نیز بیان موضع خود نسبت به رویدادهای مهم، گاه فاش و آشکار و گاه در پرده و پوشیده، بهره می‌جوید. در این غزل نیز، حرص مبارزالدین به کسب قدرت و ثروت را مغایر با ادعای «درویشی» او بر سر منابر، قلمداد می‌کند و به او یادآوری می‌کند که: «نه عمر خضر بماند و نه ملک اسکندر». پیام حافظ به شاه‌ابواسحاق که چند بار با تدارک نیروی اندک، از جمله همراه دو هزار جنگجویی که شیخ حسن ایلکانی، در اختیار وی نهاد (غنی، ۱۳۲۱: ۱۴۹)؛ عزم بازپس‌گیری شیراز کرد؛ این است که این بلندپروازی، در



شرایط نابسامانی که وی از داشتن عده و عده‌ی لازم برای چنین کاری محروم است؛ «محال اندیشی» است و «قطره» توان برابری با «دریا» ندارد و دست در «کمر» عروس سلطنت زدن، مستلزم فراهم آوردن پشتوانه‌ی بزرگ مالی یعنی «خزانه‌ای ز گنج قارون بیش» است و ساز و برگ فراوان می‌طلبد و با دست تهی، میسر نیست (جلالیان، ۱۳۷۸: ۱۵۲۹).

خیال حوصله‌ی بحر می‌پزد، هیهات
چه‌هاست در سر این قطره‌ی محال‌اندیش
بدان کمر نرسد دست هر گدا، حافظ
خزانه‌ای به کف آور ز گنج قارون بیش
(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۹۶)

۶. ۲. غزل ۵۴

با مطلع «ز گریه مردم چشم نشسته در خون است/ بین که در طلبت حال مردمان چون است»:

حافظ اصطلاحات تنجیم را در غزل‌هایی به کار برده که روی سخن با شاه‌ابواسحاق دارد؛ چراکه در میان ممدوحانش، تنها وی، از این دانش سررشته داشت. ابواسحاق علاوه بر تسلط به این علم، به احکام حاصل از آن، اعتقاد و پای‌بندی محکمی داشت و برای اتخاذ هر تصمیمی، منتظر استخراج حکم نجومی، می‌ماند. غنی، یکی از دلایل نکبت و شکست او را، همین وثوق و اعتماد او بر احکام نجوم می‌داند (غنی، ۱۳۲۱: ۱۸۲). افزون بر انطباق کامل فحوای غزل، با حال پریشان حافظ در پی شکست و آوارگی شاه‌محبوب و دوست‌گرامی‌اش، کاربرد اصطلاحات تنجیم، مانند «طلوع»، «طالع»، «دور» و «اختیار» از قرینه‌های مؤید این ارتباط است (همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: ۲۷۱-۲۷۳).

ز مشرق سر کو آفتاب طلعت تو
اگر طلوع کند طالع‌همایون است
ز دور باده به جان راحتی رسان ساقی
که رنج خاطر از جور دور گردون است
چگونه شاد شود اندرون غمگینم
به اختیار که از اختیار بیرون است

(حافظ، ۱۳۹۰: ۳۸)



اشاره به اندوه «رود عزیز» به خوبی با واقعه‌ی اسارت و کشته شدن فرزند خردسال شاه ابواسحاق، موسوم به «علی سهل»، تطابق دارد. او که پس از گریز پدر، در خانه‌ی سیدتاج‌الدین واعظ، پنهان مانده بود؛ پس از مدتی توسط عوامل امیرمبارزالدین، یافته شد و به دستور امیر، روانه‌ی کرمان گردید و در رودانِ رفسنجان، به ظاهر بر اثر بیماری و احتمالاً به دست عمال مبارزالدین، وفات یافت (غنی، ۱۳۲۱: ۱۴۸-۱۴۹).

از آن دمی که ز چشمم برفت رود عزیز کنار دامن من همچو رود جیحون است

(حافظ، ۱۳۹۰: ۳۹)

غنی به نقل از «جامع‌التواریخ حسنی» آورده است که پس از یافتن آن طفل، او را نزد مبارزالدین بردند، گفت شنیده‌ام خط خوب می‌نویسی؛ یک سطر بنویس ببینم، علی سهل این دو بیت را نوشت:

سعادت ز بخشش‌ایش داور است نه در چنگ و بازوی زورآور است
چو دولت نبخشد سپهر بلند نیاید به مردانگی در کمند

(غنی، ۱۳۲۱: ۱۴۸)

جالب است که بعدها سلمان ساوجی، در شعری به مناسبت عاقبت امیرمبارزالدین که به دستور فرزندانش محبوس و نابینا شد، چنین سرود:

آن که از کبر، یک وجب می‌دید از سر خویش تا به افسر هور
آن که می‌گفت شیر شـرزه منم روز هیجا و دیگران همه گور
قوة‌الظهر، پشت او بشکست قره‌العین، کرد چشمش کور
تا بدانی که با سعادت و بخت برنیاید کسی به مردی و زور

(همان: ۱۹۶)

که اشاره‌ای آشکار به شعری است که فرزند خردسال شاه‌شیخ، برای امیرمبارزالدین، نوشت. با توجه به این که سلمان معاصر آن وقایع است؛ صحت روایت نقل شده در *جوامع‌التواریخ حسنی* و شهرت آن در میان مردم آن عصر، تایید می‌شود. غنی در کتاب *تاریخ عصر حافظ*، هر دو شعر را نقل کرده اما متوجه ارتباط بین آن‌ها نشده



است. حافظ در غزل ۱۳۴، قصیده‌ی «سپیده‌دم که صبا بوی لطف جان گیرد...» و قطعه‌ی «دلا دیدی که آن فرزانه‌فرزند...» نیز بر از دست‌رفتن آن کودک، تأسف خورده است (شمیسا، ۱۳۹۵: ۲۶۳).

۳.۶. غزل ۲۱۶

با مطلع «آن یار کز او خانه ما جای پری بود / سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود»:

بین حافظ و شاه‌شیخ ابواسحاق، که تقریباً هم سن و سال نیز بودند؛ دوستی عمیق و علاقه‌ی شدیدی وجود داشت؛ تا جایی که در غزل ۲۰۶، که به یمن ذکر نام «ابواسحاق» در نسخه‌ای متعلق به حدود سال ۱۰۰۰ قمری، تردیدی در مدحی بودن آن وجود ندارد (غنی، ۱۳۲۱: ۱۷۳؛ شمیسا، ۱۳۹۵: ۲۷۱)، عنایت شاه‌شیخ به خود را نتیجه‌ی «احتیاج عاشق (حافظ)» و «اشتیاق معشوق (شاه)» می‌داند. با در نظر گرفتن این درجه از محبت و مودت است که می‌توان، افسوس تلخ حافظ بر از دست رفتن «اوقات خوش با دوست بودن» را بهتر درک کرد (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۹۵: ۲۵۷).

اوقات خوش آن بود که با دوست به‌سر شد باقی همه بی‌حاصلی و بی‌خبری بود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۴۷)

برخی حافظ‌شناسان، این غزل را سوگ‌نامه‌ای برای همسر یا فرزند شاعر پنداشته‌اند (خرمشاهی، ۱۳۹۶: ۷۶۵)، اما کاربرد عبارتهایی نظیر «منظور خردمند»، «صاحب نظر» و «سر تاجوری»، آن‌ها را مناسب حاکم و سلطان وقت می‌نماید تا همسر و فرزند. «برای هر شکاک و مرددی، تصور می‌کنم این بیت موجب رفع هرگونه تردید و شک باشد که مقصود از این پادشاه حسن که سرتاجور و تاجدار داشته؛ که اینک از حافظ دور شده و سفری است و دیگر دیدار و همنشینی حافظ با او، به واسطه‌ی وقایعی که برای این پادشاه رخ داده؛ نمی‌تواند ادامه یابد؛ جز شاه شیخ ابواسحاق باشد و بتوان دیگری را تصور کرد» (همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: ۳۲۲).

عذری بنه ای دل که تو درویشی و او را در مملکت حسن، سر تاجوری بود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۴۷)



از قرینه‌های دیگر ارتباط این سروده به ابواسحاق، استفاده از اصطلاحات مربوط به تنجیم، مانند «اختر بدمهر» و «دور قمری» است که پیشتر به دلیل این ارتباط، اشاره شد. نیرو، «رهگذری بودن آن گنج روان» را اشاره‌ای به آوارگی و دربدری شاه‌شیخ قلمداد کرده است (نیرو، ۱۳۶۲: ۷۴).

خوش بود لب آب و گل و سبزه و نسیرین افسوس که آن گنج روان رهگذری بود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۴۷)

۶.۴. غزل ۸۱

با مطلع «صبحدم مرغ چمن با گل نوحاسته گفت/ ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت»:

این غزل نیز در تعریض به امیرمبارزالدین و نیز تحسر و افسوس بر پادشاهی از دست‌رفته‌ی شاه اینجو، سروده شده است. «گل نوحاسته» در بیت مطلع، کنایه‌ای به امیرمبارزالدین است که تازه به حکومت شیراز رسیده و حافظ به وی یادآوری می‌کند که به پیروزی خود غره نشود؛ چراکه بسیار شاهان و فرمانروایان در این ملک به قدرت رسیده و سرانجام جای خود را به دیگری داده‌اند.

در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا زلف سنبل به نسیم سحری می‌آشفت

گفتم ای مسند جم جام جهان‌بینت کو گفت افسوس که آن دولت بیدار بخت

(حافظ، ۱۳۹۰: ۵۶)

مقر سلطنتی شاه‌شیخ، در شیراز، باغی به نام «گلستان ارم» بوده که احتمالاً در محدوده‌ی باغ ارم مشهور فعلی، قرار داشته‌است (همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: ۳۲۷)، (نیرو، ۱۳۶۲: ۶۰)، (خرم‌شاهی، ۱۳۶۶: ۳۹۹)، (غنی، ۱۳۶۸: ۲۶۳)، (جلالیان، ۱۳۷۸: ۵۱۱)، (ثروتیان، ۱۳۸۷: ۵۹۸). عبارت «مسند جم» در بیت بعدی مؤید همین برداشت است که حافظ از کاخ سلطنتی ابواسحاق یاد می‌کند. باید گفت تنها چیزی که حضور ناگهانی این دو بیت را در غزلی که با گفت‌وگوی بلبل و گل آغاز شده و در ادامه با تعظیم میخانه دنبال می‌شود؛ مرتبط می‌سازد؛ همان است که در بالا اشاره شد. در پرتو این نگرش است که بیت‌های دیگر، معنای روشن‌تری پیدا می‌کنند. آنجا که حافظ، این سوز و گداز را، به سبب خطراتی که می‌تواند برایش ایجاد کند؛ خلاف شیوه‌ی صبر و دور از خرد، قلمداد می‌کند.



۶. ۵. غزل ۱۶۹

با مطلع «یاری اندر کس نمی‌بینیم یاران را چه شد/ دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد»:

شعر، تصویری غم‌انگیز از شیراز ماتم‌زده، پس از تسلط امیرمبارزالدین است. عده‌ای از هواداران و نزدیکان شیخ ابواسحاق، کشته شده یا گریخته‌اند، یا در حبس به سر می‌برند. برخی از ایشان، هم‌نشینان و دوستان حافظ بوده‌اند. تندخویانی با چهره‌های عبوس، جای روی‌گشادگان خوش‌خو را گرفته‌اند و دیگر کسی «ذوق مستی» ندارد. ردیف «چه شد؟»، معنی «چه بر سر آمد؟» می‌دهد و بیان‌گر تحسر بر از دست رفتن یک دوران مطلوب است (اسلامی‌ندوشن، ۱۳۹۵: ۲۰۴).

زهره سازی خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت کس ندارد ذوق مستی، میگساران را چه شد

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۱۵)

حافظ از عادی شدن تدریجی شرایط، برای مردمانی که «حق دوستی» ولی‌نعمت خویش را نگاه نداشته‌اند؛ شکوه دارد. او، علت دگرگونی زمانه را در پرده‌ی اسرار الهی نهفته می‌داند و راز آن را بر آدمیان ناگشوده می‌پندارد (همایون‌فرخ، ۱۳۵۴: صص ۳۳۸-۳۴۹).

کس نمی‌گوید که یاری داشت حق دوستی حق‌شناسان را چه حال افتاد یاران را چه شد

حافظ اسرار الهی کس نمی‌داند خموش از که می‌پرسی که دور روزگاران را چه شد

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۱۵)

ارتباط این سروده با ابواسحاق اینجو (غنی، ۱۳۲۱: ۱۷۵) و انطباق آن با رویدادهای سال‌های ادبار شاه‌شیراز، مقارن ۷۵۴ تا ۷۵۷ قمری، که منجر به بروز انقلابی در اوضاع شیراز و روابط سیاسی و اجتماعی حاکم بر آن گردید؛ مشهود است.

۶. ۶. غزل ۴۰۹

با مطلع «ای خون‌بهای نافه‌ی چین خاک راه تو/ خورشید سایه‌پرور طرف کلاه تو»:



روشن است که نام بردن از شاه‌شیخ ابواسحاق و از آن بالاتر، آرزوی بازگشت پیروزمندانه‌ی وی، هنگامی که امیر مبارزالدین، به خون او تشنه است و بجد در تعقیب اوست؛ بسیار مخاطره‌آمیز است. در چنین شرایطی است که حافظ، زیرکانه و هنرمندانه، مقصود خود را در لایه‌های پنهان غزل خویش، بیان می‌کند و در بیت سوم، با ایهام، به نام او، «جمال‌الدین»، اشاره می‌کند (شمیسا، ۱۳۹۵: ۲۶۵).

خونم بخور که هیچ ملک با چنان جمال / از دل نیایدش که نویسد گناه تو

(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۸۳)

چنان‌که گفته شد، به سبب تسلط و پای‌بندی شاه‌شیخ به دانش تنجیم، کاربرد اصطلاحات مربوط به آن، در سروده‌هایی مورد توجه حافظ است که مخاطب اصلی آن، ابواسحاق باشد؛ بیت پنجم این غزل، نمونه‌ای از این اشارت‌های حافظ است.

از دیگر قرینه‌های ارتباط این سروده با شاه‌شیخ، افسوس حافظ بر جدا شدن «یاران هم‌نشین» است. پراکنده شدن حلقه‌ی یاران صاحب‌دل و اهل ذوقی که در مجالس انس با حضور شاه‌ابواسحاق، تشکیل می‌شد؛ از جمله دریغ‌های حافظ است که در سروده‌های دیگر نیز از آن با تعبیرهایی نظیر «حلقه‌ی عشاق» (غزل ۲۰۶)، «حریفان» (غزل ۲۰۷) و «دوست‌داران» (غزل ۱۰۳)، یاد کرده‌است. در بیت پایانی، در مقام تسلی، ابواسحاق را به عنایت حق، امیدوار می‌کند.

یاران هم‌نشین، همه از هم جدا شدند / ماییم و آستانه‌ی دولت پناه تو

(حافظ، ۱۳۹۰: ۲۸۳)

۶. ۷. غزل ۲۳۴

با مطلع «چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید / ز باغ عارض ساقی هزار لاله برآید»:

حافظ در قطعه‌ی «بلبل و سرو و سمن، یاسمن و لاله و گل...» که در ماده‌ی تاریخ وفات شاه‌ابواسحاق سروده، او را «شاه مشکین کاکل» نامیده است و این نشانی است از این‌که ابواسحاق، در زمان حیاتش در میان اهالی فارس و مردم شیراز، به این توصیف، مشخص و ممتاز بوده و بدیهی است اگر به این نام و نشان، در میان مردم، مشهور نبود؛ حافظ آن را به مثابه‌ی نامی شاخص، به کار نمی‌برد (همايون فرخ، ۱۳۵۴: ۳۷۰)، (نیرو، ۱۳۶۲: ۸۳)، (جلالیان، ۱۳۷۸: ۱۲۴۷) و (شمیسا، ۱۳۹۵: ۲۶۴).



بلبل و سرو و سمن، یاسمن و سوسن و گل هست تاریخ وفات شه مشکین کاکل
 خسرو روی زمین، غوث زمان ابواسحاق که به مه طلعت او نازد و خندد بر گل
 جمعه بیست و دوم ماه جمادی‌الاول در پسین بود که پیوسته شد از جزء به کل
 (حافظ، ۱۳۹۰: ۳۶۹)

تاکید بر «زلف» در بیت مقطع و کاربرد واژه‌ی «کلاله» در بیت دوم، از قرینه‌های ارتباط سروده با ابواسحاق است و مربوط به زمانی است که او، از شیراز دور مانده و حافظ در ضمن مکاتبه و ارسال «رساله»، «حکایت شب هجران» بیان می‌کند و کام‌یابی مجدد شاه و «پی بردن به گوهر مقصود» را، در گرو «صبر در غم طوفان» و همراهی «حواله»، افزون بر «سعی» و کوشش وی، می‌داند.

نسیم در سر گل بشکند کلاله‌ی سنبل چو از میان چمن بوی آن کلاله برآید
 گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان بلا بگردد و کام هزارساله برآید
 نسیم زلف تو چون بگذرد به تربت حافظ ز خاک کالبدش صد هزار لاله برآید

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۵۸)

۶. ۸. غزل ۱۴۴

با مطلع «یاد باد آن که ز ما وقت سفر یاد نکرد/ به وداعی دل غمدیده‌ی ما شاد نکرد»:

چنان که ذکر آن رفت؛ در پی خیانت یکی از کلان‌تران شهر و گشودن دروازه‌ی موسوم به «بیضا» و ورود برق‌آسای مبارزالدین و سپاهش به داخل شهر، مقاومت شیراز به شکل غیر منتظره‌ای، شکسته شد و شاه ابواسحاق که غافلگیر شده بود؛ به همراه معدودی از خواص و همراهانش، ناچار به گریز شتابان از مهلکه گردید؛ طوری که حتی موفق به بردن فرزند خردسالش، نشد. «حرکت چالاک‌تر از باد»، در بیت ششم این غزل، اشاره‌ی حافظ به گریز معجزه‌آسای شاه‌شیخ از گرفتار شدن است (همایون فرخ، ۱۳۵۴: ۳۲۷)، (نیرو، ۱۳۶۲: ۶۰). درست به همین دلیل، فرصتی برای شاعر، جهت «وداع» با یار محبوب خود، فراهم نشده است. بی‌گمان، شکست شاه ابواسحاق که به دگرگونی کابوس‌وار اوضاع حافظ انجامید، در شمار تلخ‌ترین و دردناک‌ترین تجربه‌های زندگانی اوست. از چنین اندوهی است که شاعر «نال‌هایی دل‌خراش‌تر از ناله‌ی فرهاد، در کوه سر می‌دهد».



شاید ار پیک صبا از تو بیاموزد کار
 زان که چالاکتر از این حرکت، باد نکرد
 دل به امید صدایی که مگر در تو رسد
 ناله‌ها کرد درین کوه که فرهاد نکرد

(حافظ، ۱۳۹۰: ۹۸)

چنان که در تاریخ مضبوط است؛ شاه ابواسحاق، پس از ترک شیراز، «راه عراق» (اصفهان) در پیش گرفت؛ همان راهی که حافظ، در بیت هشتم این سروده می‌گوید: «بدین راه بشد یار و ز ما یاد نکرد». این سروده، که در شمار بهترین نمونه‌های شعر حافظ است؛ به وضوح، تشویش شاعر از وقوع چنین رخداد فاجعه‌باری را، بازتاب داده است.

مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق
 که بدین راه بشد یار و ز ما یاد نکرد

(همان)

۶.۹. غزل ۲۲۶

با مطلع «ترسم که اشک در غم ما پرده در شود / وین راز سر به مهر به عالم سمر شود»:

موضوع غزل، «رازی است سر به مهر» که حافظ به شدت نگران افشای آن است و پیامی است محرمانه که قاصد باید با چنان احتیاطی به گوش مخاطب برساند که حتی «صبا» هم «خبر نشود». ارتباط پنهانی حافظ با شاه‌شیراز پس از واقعه‌ی گریز او از شیراز، گاه از طریق پیام شفاهی با واسطه‌ی معتمدان، گاه حتی مکاتبه‌ی محرمانه (نظیر فرستادن قصیده‌ای در مدح شاه با مطلع «سپیده‌دم که صبا بوی لطف جان گیرد» به اصفهان) و چه بسا ارسال کمک‌های مالی برای حافظ توسط شاه ابواسحاق، صورت می‌پذیرفت. از همین رو حافظ که «نافه‌ی سر زلف» او را در دست دارد؛ می‌بایست «دم در کشد» تا مبادا کسی، بویی ببرد. او که در «غم» این مصیبت، «در مقام صبر»، «خون جگر» می‌خورد؛ چاره‌ای جز «دادخواهی» بردن به «میکده» و «دعا» کردن، ندارد.

ای جان حدیث ما بر دلدار باز گو
 لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود
 خواهیم شدن به کوی میکده گریان و دادخواه
 کز دست غم خلاص من آن جا مگر شود
 حافظ چو نافه‌ی سر زلفش به دست توست
 دم درکش از نه باد صبا را خبر شود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۵۳)



شرف‌الدین محمود اینجو از ثروتمندان نامی زمانه بود (غنی، ۱۳۲۱: ۶۶) و فرزندش شاه‌ابواسحاق، ثروت هنگفتی از میراث پدر داشت و در مقام مقایسه، مبارزالدین محمد، از حیث مال و مکنت به پای او نمی‌رسید. امیرمبارزالدین عمده‌ی ثروت خود را از غنایم به دست‌آمده در جنگ‌ها اندوخت و خود نیز به این امر اقرار داشت. وی بعدها در شیراز برای مولانا سعدالدین کازرونی محدث، حکایت کرده بود که از میان غنائمی که پس از شکست دادن برادرزاده‌ی شاه‌ابواسحاق، امیرعلاءالدین کیقباد، به دست آمده بود؛ تنها از بهای یک چنگ مرصع، هفتاد سوار، اجیر کرده بود (مستوفی، ۱۳۶۳: ۶۵۳). پیداست مال و مکنتی که پس از تصرف شیراز، از اموال خاندان اینجو به چنگ آورد، چه مایه او را غنی کرد. بی سبب نیست که حافظ از «نخوت این گدای تازه معتبر شده»، چنین دچار «حیرت» شود و در مقام مقایسه با شاه‌شیراز، او را شایسته‌ی سلطنت و حکومت نداند (همایون فرخ، ۱۳۵۴: صص ۲۲۶-۲۳۹).

در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب یارب مباد آن که گدا معتبر شود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۵۳)

۶. ۱۰. قصیده با مطلع: «سپیده‌دم که صبا بوی بوی لطف جان گیرد/ چمن ز لطف هوا نکته بر جان گیرد»

این قصیده، بین سال‌های ۷۵۵ تا ۷۵۷ سروده شده و برای شاه‌شیراز ابواسحاق به اصفهان فرستاده شده است. حافظ در این سروده، کوشش کرده تا به شاه‌شیراز، دل‌داری دهد و ضمن تقویت روحیه‌ی وی، امید به پیروزی و غلبه بر مظفریان را زنده نگاه دارد. به او نوید می‌دهد که در پی این رنج و «ملالتی که کشیدی»، «سعادت» را، خارج از تصور، خواهی یافت و پس از تلخی «ریاضت»، «حلاوت» پیروزی را خواهی چشید.

ملالتی که کشیدی، سعادت دهدت که مشتری نسق کار خود ازان گیرد

ز امتحان تو ایام را غرض آنست که از صفای ریاضت دلت نشان گیرد

شکر کمال حلاوت پس از ریاضت یافت نخست در شکن تنگ ازان مکان گیرد

(حافظ، ۱۳۹۰: قلا)



نکته‌ی قابل توجه در این قصیده، کاربرد چشم‌گیر اصطلاحات تنجیم است که همان‌طور که پیش‌تر توضیح داده شد، مؤید ارتباط سروده با شیخ ابواسحاق است. «عروج»، «فرقدان»، «رفع»، «قدر»، «توأمان» و «سماک رامح»، از این جمله‌اند.

گهی که بر فلک سروری عروج کند نخست پایه‌ی خود، فرق فرقدان گیرد
ایا عظیم وقاری که هر که بنده‌ی تست ز رفع قدر کمر بند توأمان گیرد
مدام در پی طعن است بر حسود و عدوت سماک رامح ازان روز و شب سنان گیرد

(حافظ، ۱۳۹۰: فکط-قلا)

در این قصیده نیز مانند غزل ۱۴۴، حافظ از مطرب، درخواست نواختن در مایه‌ی «عراق» و «اصفهان» دارد که هر دو، ضمن آن‌که نام نغمه‌هایی از موسیقی ایرانی هستند؛ محل اقامت شاه ابواسحاق را تداعی می‌کنند.

نوای مجلس ما را چو بر کشد مطرب گهی عراق زند، گاهی اصفهان گیرد

(حافظ، ۱۳۹۰: فکط)

حافظ، در پایان این سروده، اشاره‌ای به واقعه‌ی قتل «امیرسهل»، فرزند شاه، به دست «خصم گستاخ» دارد و آرزو می‌کند که «جزای آن»، متوجه فرزندان و خاندان مبارزالدین گردد.

اگر چه خصم تو گستاخ می‌رود حالی تو شاد باش که گستاخیش چنان گیرد
که هر چه در حق این خاندان دولت کرد جزاش در زن و فرزند و خان‌ومان گیرد

(حافظ، ۱۳۹۰: قلب)

در توضیح غزل ۵۴، به واقعه‌ی اسارت این کودک، اشاره شد. پیداست که گفتن چنین سخنانی درباره‌ی پادشاه وقت، امیر مبارزالدین و ارسال پنهانی آن به اصفهان، نزد دشمن اصلی وی، چه مایه خطرناک بوده است (شمیسا، ۱۳۹۵: ۲۶۲).



با مطلع «ای غایب از نظر به خدا می سپارمت / جانم بسوختی و به دل دوست دارمت» و «ای هدهد صبا به سبا می فرستمت / بنگر که از کجا به کجا می فرستمت»

این دو غزل که به احتمال، در فاصله‌ی کوتاهی از یکدیگر سروده شده‌اند (همایون فرخ، ۱۳۵۴: ۲۹۹)؛ در صورت و معنی، شباهت‌هایی غیر قابل انکار دارند. بویژه تعبیر «غایب از نظر»، که در هر دو سروده، تکرار شده؛ احتمال تعلق خطاب هر دو را به یک شخص، افزایش می‌دهد.

ای غایب از نظر که شدی همنشین دل می‌گویمت دعا و ثنا می‌فرستمت

(حافظ، ۱۳۹۰: ۶۳)

ای غایب از نظر به خدا می‌سپارمت جانم بسوختی و به دل دوست دارمت

(همان)

قرینه‌های متعددی در این سروده‌ها وجود دارد تا ما آن را به عنوان پیام حافظ به شاه محبوب و شکست‌خورده‌ی خود، ابواسحاق، برای تشویق وی به کوشش، جهت بازپس‌گیری شیراز از مبارزالدین، تلقی کنیم. «هدهد»، قاصد ملک سلیمان یا همان سرزمین فارس که به این نام، در آثار خواجه و سعدی و حافظ، فراوان به کار رفته است؛ «سبا»، اقامت‌گاه موقت سلیمان نبی که اشاره به اصفهان، اقامت‌گاه شاه‌شیخ دارد؛ «غایب از نظر»، که به احتمال فراوان، مخاطبه‌ای برای شاه‌ابواسحاق است. فرستادن «قافله‌ای از دعای خیر»، «دوا»، «ساز و نوا»، «اسب و قبا» و جان عزیز خویش به مثابه‌ی «نوا»، همگی از یک سو، درخور وضع ابواسحاق در اصفهان است که به تقویت روحیه و تجدید قوا و جمع‌آوری سپاه، نیاز دارد و از دیگر سو، تجلی امید حافظ به بازگشت شاه است؛ آرزویی که برای تحقق آن، «تا دامن کفن زیر پای خاک» نکشد؛ از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد حتی اگر در مثل، مستلزم «صدگونه جادویی کردن» باشد.

هر صبح و شام قافله‌ای از دعای خیر در صحت شمال و صبا می‌فرستمت

حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر توست بشتاب همان که اسب و قبا می‌فرستمت

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک باور مکن که دست ز دامن بدارمت

گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی صدگونه جادویی بکنم تا بیارمت

(همان)



در بیت مقطع هر دو غزل، حافظ از اشاره‌ی به خود، شاه‌شیخ را در نظر دارد و ضمن یادآوری «ذکر خیر» او، عیاشی و باده‌گساری را مناسب «وضع» فعلی وی نمی‌داند (نیرو، ۱۳۶۲: ۶۲-۶۳).

حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع توست فی‌الجمله می‌کنی و فرو می‌گذارم

(حافظ، ۱۳۹۰: ۶۴)

۱۲.۶. غزل ۱۰۳

با مطلع «روز وصل دوستداران یاد باد / یاد باد آن روزگاران یاد باد»:

این غزل، هنگامی که شاه‌شیخ، پس از ترک ناگزیر شیراز، در اصفهان استقرار داشت، سروده شده و در آن از واقعه‌ی «باغ کاران» یاد شده است. «باغ کاران»، نام باغی مشهور و خرم، در کنار زاینده‌رود و پیوسته به باروی اصفهان بوده و راوندی در راحه‌الصدور، احداث آن را به ملک‌شاه سلجوقی نسبت می‌دهد (راوندی، ۱۳۰۰: ۱۳۲).

گرچه صد رودست در چشمم مدام زنده‌رود باغ کاران یاد باد

(حافظ، ۱۳۹۰: ۷۱)

شاه‌شجاع که از جانب پدرش امیرمبارزالدین، مأمور محاصره‌ی اصفهان بود؛ در جوار این باغ، اقامت داشت. هواداران شاه‌ابواسحاق، هر از چندی از حصار شهر بیرون می‌تاختند و بر سپاه مظفریان، شبیخون می‌زدند. در جریان یکی از این حمله‌ها، شاه‌شجاع، در خطر قرار می‌گیرد و حتی فرماندهی قراولان او، امیرکیکاوس، گرفتار می‌شود. امیرمبارزالدین، با شنیدن این خبر، از گلپایگان به جانب اصفهان می‌شتابد و پس از گماشتن خواهرزاده‌اش، شاه‌سلطان، به ادامه‌ی محاصره، خود به همراه ولیعهد، به سوی شیراز عزیمت می‌کند (کتبی، ۱۳۶۴: ۷۱). بی‌گمان، خبرهای این دلاوری‌های یاران شاه‌شیخ، به شیراز می‌رسید و حافظ را تحت تأثیر قرار می‌داد. «کوشش آن حق‌گزاران» بر کرانه‌ی «زنده‌رود» در جریان نبرد «باغ کاران»، بازتاب جان‌فشانی یاران و هوادارانی است که «حق» دوستی و نعمت شاه محبوبشان را می‌گزارند. اندوه و حسرت عمیق حافظ، بر از دست رفتن روزگار شکوه و قدرت شاه اینجو، به خوبی از کاربست ردیف «یاد باد» در این غزل، احساس می‌شود؛ حسرت و «یاد» «آن روزگاران» که از مجلس «شادخواری» «دوستداران» که همان «رازداران» مورد اعتماد «حافظ» بودند؛ «بانگ نوش» به گوش می‌رسید.

کامم از تلخی غم چون زهر گشت بانگ نوش شادخواران یاد باد



مبتلا گشتم درین بند و بلا کوشش آن حق گزاران ییاد باد
راز حافظ بعد ازین ناگفته ماند ای دریغاً رازداران ییاد باد

(حافظ، ۱۳۹۰: ۷۱)

۶. ۱۳. ۲۱۴. غزل

با مطلع «دیدم به خواب خوش که به دستم پیاله بود / تعبیر رفت و کار به دولت حواله بود»:

این غزل که حافظ در آن، هنرمندانه از تقابل خواب و بیداری، برای آمد و رفت، بین گذشته و حال، بهره برده؛ در اندوه قتل شاه ابواسحاق، سروده شده است (نیرو، ۱۳۶۲: ۸۳؛ جلالیان، ۱۳۷۸: ۱۱۵۱). «بت مشکین کلاله»، همان طور که در توضیح غزل ۲۳۴ ذکر شد، استعاره از شیخ ابواسحاق است. شاعر، تصویری از رضایت و تحسین شاه شیخ ابواسحاق، پس از خواندن «شعر دلکش حافظ در مدح شاه» ترسیم می‌کند؛ که «یک بیت از آن قصیده» را عالی‌تر از «صد رساله» می‌داند (شمیسا، ۱۳۹۵: ۲۶۳).

آن نافه‌ی مراد که میخواستم ز بخت در چین زلف آن بت مشکین کلاله بود
دیدیم شعر دلکش حافظ بیه مدح شاه یک بیت ازین قصیده به از صد رساله بود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۴۵)

اشعاری که حافظ در رثای ابواسحاق یا به یاد خاطرات مجالست با او سروده؛ بسیار سوزناک و بلیغ و مؤثر است و ردیف آن‌ها «بود» است (همان: ۲۶۵) و کاربرد همین ردیف در این غزل، نشانه‌ی آن است که شعر، پس از مرگ شاه‌شیخ، سروده شده و «آن شاه تند حمله» که «خورشید شیرگیر» در برابر او «کمتر غزاله بود»؛ دیگر نیست.

آن شاه تند حمله که خورشید شیرگیر پیشش به روز معرکه کمتر غزاله بود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۴۵)

حافظ همچنین، در این سروده، دقیقاً سن خود را، «چل سال» ذکر کرده است. بنابراین در سال ۷۵۷ قمری، مقارن با رویداد اعدام شاه‌شیخ ابواسحاق، حافظ چهل سال داشته که با نظر غنی، که سال تولد حافظ را ۷۱۷ می‌داند (غنی، ۱۳۲۱: ۳۶۲) مطابقت دارد.



چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت تدبیر ما به دست شراب دوساله بود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۴۵)

ثروتیان، در شرح این غزل نوشته: «غزلی است ناقص و ناتمام و ناتوان و تا اندازه‌ای ساده و روان، که چیزی از آن به دست نمی‌آید... شاید خواجه، حال و حوصله‌ای نداشته و قلمی روی کاغذ کشیده...!» (ثروتیان، ۱۳۸۷: ۱۲۸۹). ملاحظه می‌شود که نادیده گرفتن این واقعیت که رخدادهای زمانه، در شعر حافظ، بازتاب گسترده دارد؛ تا چه حد می‌تواند مخاطب را در دریافت شعر، دچار مشکل کند. درک معنا و پی بردن به زیبایی هنری و ظرافت اندیشه و عاطفه‌ی حافظ، در گرو توجه به زمینه‌ی تاریخی شعر اوست.

۶. ۱۴. غزل ۲۰۷

با مطلع «یاد باد آن که سر کوی توام منزل بود / دیده را روشنی از خاک درت حاصل بود»:

تقریباً همه‌ی صاحب نظران بر تعلق این غزل به رخدادهای پایان کار شاه شیخ ابواسحاق، متفق القول هستند. دلیل این امر، اشاره به «خاتم فیروزه‌ی بواسحاقی» و تحسر حافظ برگزیده شدن آن «دولت مستعجل»، است. هرچند فیروزه‌ی بواسحاقی، یکی از اقسام فیروزه است و در برهان قاطع و غیث اللغات، نام یکی از کان‌های فیروزه در نیشابور دانسته شده و ابوریحان بیرونی نیز در کتاب *الجمهر فی معرفه الجواهر*، (البواسحاقی) را از انواع فیروزه ذکر کرده است؛ اما اشاره‌ی زیرکانه‌ی حافظ ضمن این عبارت به نام شاه‌ابواسحاق، به اندازه کافی روشن می‌نماید.

راسـتی خـاتم فیـروزه‌ی بواسـحاقی خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۴۱)

افزون بر این، مضمون سایر بیت‌های این غزل که یادآوری حسرت‌آمیز ایام خوش گذشته و شکایت از برگشتن ورق زمانه است؛ به خوبی با زوال سلطنت شیخ‌ابواسحاق، تطابق دارد.

این غزل سوزناک و تأثیرگذار، در حکم مرثیه‌ای برای شاه‌شیخ‌ابواسحاق است (غنی، ۱۳۲۱: ۱۷۲؛ نیرو، ۱۳۶۲: ۸۲؛ اهور، ۱۳۶۸: ۶۸؛ جالیان، ۱۳۷۸: ۱۱۲۱؛ شمیسا، ۱۳۹۵: ۲۶۷؛ اسلامی‌ندوشن، ۱۳۹۵: ۲۵۷). حافظ، در این



سروده، بار دیگر شاه را «دوست» خویش، خطاب می‌کند؛ دوستی که شاعر، آرزو داشت «هرگز بی وی نباشد» اما سرنوشت، میان ایشان «فراق» افکند.

در دلم بود که بی دوست نباشم هرگز چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق مفتی عقل درین مسأله لایعقل بود

(حافظ، ۱۳۹۰: ۱۴۱)

بی‌گمان، غروب روز جمعه، بیست و دوم جمادی‌الاول سال ۷۵۷، که شاه‌شیخ ابواسحاق، در حالی که بیش از سی و شش سال از عمرش نمی‌گذشت؛ در میدان مشهور «سعادت»، در مقابل دیدگان مردم شیراز، گردن زده شد؛ در شمار اندوه‌بارترین لحظات عمر حافظ بوده است.

بررسی سروده‌های حافظ از نظرگاه تاریخی، برای پژوهندگان آگاه بر تاریخ سیاسی عصر او، این نتیجه را به همراه داشته که وقایع تاریخی در شعر وی نمود قابل توجهی دارد. این رخدادها که به شکل گزاره‌هایی در محتوای برخی اشعار گنجانده شده و گاه حتی انگیزه‌ی سرودن یک غزل یا قصیده بوده است؛ کمتر صریح و آشکار و بیشتر پوشیده و در قالب اشارت‌هایی است که دریافت آن مستلزم اشراف بر رخدادها و آشنایی با شیوه‌ی بیان شاعر در این موارد است. از جمله‌ی مهمترین این رویدادها، می‌توان به وقایع دوره‌ی سلطنت شاه ابواسحاق، دوره‌ی تسلط امیر مبارزالدین بر شیراز، فراز و فرودهای دوران طولانی حکومت شاه‌شجاع و نیز سلطنت شاه‌منصور اشاره کرد.

ماهیت رویدادهای فرجام کار شاه ابواسحاق، که منجر به رانده شدن او از شیراز و جدا ماندن حافظ از شاه محبوب خویش شد؛ شباهت زیادی به وضعیت ترک اجباری شیراز توسط شاه‌شجاع (دیگر شاه مورد علاقه‌ی حافظ)، در پی لشکرکشی برادرش شاه‌محمود دارد که از سال ۷۶۵ تا ۷۶۷ به درازا کشید. این شباهت ماهوی، موجب شده که پژوهندگان، در انتساب برخی گزاره‌ها به این یا آن دوره، دچار اختلاف نظر شوند. تمیز دادن این موارد، با بازخوانی دقیق وقایع تاریخی و تکیه بر قرینه‌های قابل اتکا در شعر حافظ، میسر می‌گردد. بدیهی است در این میان، نگارندگان، تنها مواردی را که از پشتیبانی دلایل کافی برای انتساب به دوره‌ی مورد نظر بهره‌مند بوده‌اند، گزارش کرده‌اند. مقایسه نتایج به دست آمده با نظرات حافظ‌پژوهانی که درباره‌ی سروده‌های مورد اشاره، اظهار نظر کرده‌اند؛ تطابق قابل توجهی را نشان می‌دهد.



جدول مقایسه نتایج پژوهش با آراء حافظ پژوهان

نام پژوهشگران	تعداد پژوهشگران موافق	شماره غزل
اهور، نیرو و جلالیان	۳	غزل ۲۹۰
همایون فرخ	۱	غزل ۵۴
همایون فرخ، نیرو و جلالیان	۴	غزل ۲۱۶
همایون فرخ، نیرو و جلالیان	۳	غزل ۸۱
غنی و همایون فرخ	۲	غزل ۱۶۹
شمیسا	۱	غزل ۴۰۹
جلالیان	۱	غزل ۲۳۴
همایون فرخ و نیرو	۲	غزل ۱۴۴
همایون فرخ	۱	غزل ۲۲۶
شمیسا	۱	قصیده «سپیده دم که...»
همایون فرخ و نیرو	۲	غزل ۹۰
همایون فرخ و نیرو	۲	غزل ۹۱
همایون فرخ و نیرو	۲	غزل ۱۰۳
نیرو و جلالیان	۲	غزل ۲۱۴
غنی، همایون فرخ، اهور، نیرو، جلالیان و اسلامی ندوشن	۵	غزل ۲۰۷



قابلیت انطباق وقایع تاریخی بر برخی سروده‌های حافظ و نتایج حاصل از آن که عبارتند از استحکام پیوند عمودی شعر و توضیح پاره‌ای ابهامات در کلام شاعر و کشف وجه سرایش تعدادی از سروده‌ها، فرضیه‌ی نگارندگان، مبنی بر بازتاب واقعیت‌های تاریخی در شعر حافظ را برمی‌تابد. ضمن این‌که تطابق قابل توجه و معنادار گزاره‌های حاصل از این پژوهش با آراء حافظ‌پژوهانی که از منظر تاریخی به شعر حافظ نگریسته‌اند؛ احتمال صحت نتایج را تقویت می‌کند.

۷. نتیجه‌گیری

شاه‌شیخ ابواسحاق اینجو، مصداق شاه آرمانی و دلخواه حافظ است. شاهی با داد و دهش و شادخوار، مداراپیشه و البته بلندنظر، تا آن‌جا که هم‌نشینی و رفاقت با دوستانی چون حافظ را دون شأن خویش، نمی‌پنداشت. اهل ذوق بود و شعر می‌سرود و حتی به گفته‌ی حافظ، گاهی «نظم گوهرهای ناسفته‌ی حافظ» را «اصلاح» می‌کرد. بهترین ایام زندگی حافظ، دوران یازده ساله‌ی زمامداری او بود و طنین حسرت‌بار «یاد باد» «آن روزگاران»، از سراسر دیوان شاعر، شنیده می‌شود. حافظ تا پایان عمر، در آرزوی روزگاری چون «عهد سلطنت شاه‌شیخ ابواسحاق» و بر سر کار آمدن شاهی چون او بود.

پیامدهای این فاجعه‌ی سقوط، در روح حساس حافظ و نیز وضعیت زندگی او تأثیر عمیق داشت و در شعرش که ابزار او برای بیان عقیده و موضع‌گیری و حتی مبارزه بود، نمودار گشت. غزل‌های ۲۹۰، ۵۴، ۲۱۶، ۸۱، ۱۶۹، ۴۰۹ و ۲۳۴ مربوط به دوره‌ی گریز و آوارگی شاه‌ابواسحاق و بی‌خبری و اضطراب و اندوه حافظ است و غزل‌های ۱۴۴، ۲۲۶، ۹۰، ۹۱، ۱۰۳ و قصیده‌ی «سپیده‌دم که صبا...» متعلق به هنگامی است که شاه‌شیخ در اصفهان مستقر شده و سودای مقاومت در برابر مظفریان دارد و هم‌زمان حافظ با فرستادن سروده‌هایی، تلاش می‌کند به او امید دهد. غزل‌های ۲۱۴ و ۲۰۷، پس از قتل شاه‌شیخ ابواسحاق، سروده شده است.

چنان که نشان دادیم؛ بازتاب سلسله‌وار رخداد‌های شکست، گریز، آوارگی، تلاش برای بازگشت و سرانجام دستگیری و قتل ابواسحاق و هم‌زمان، بیم و امید و تشویش و اندوه و حسرت حافظ، از این پیشامدها، در سروده‌های او، قابل ردیابی و بازخوانی است. گسترش این رویکرد به سایر رویدادهای تاریخی و سیاسی مهم زندگی حافظ، دارای اهمیت است. در نگاه جامع‌تر، ضرورت در نظر داشتن رویه‌ی تاریخی-سیاسی شعر حافظ، برای دریافت درست آن، از منظر زیبایی‌شناسی صورت و ارزش‌گذاری معنا، قابل انکار نیست. لازمه‌ی دست‌یابی به چنین تحلیلی، شناخت دقیق تاریخ و مناسبات سیاسی عصر اوست.



منابع

- استعلامی، محمد. (۱۳۸۶). **حافظ به گفته‌ی حافظ: یک شناخت منطقی**. تهران: نگاه.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۹۵). **تأملی در حافظ**. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اقبال آشتیانی، عباس. (۱۳۹۰). **تاریخ مغول**. تهران: ساحل.
- اهور، پرویز. (۱۳۶۸). **حافظ، آیین‌دار تاریخ**. تهران: شب‌ویز.
- باقری، بهادر. (۱۳۹۴). «آسیب‌شناسی تفسیرهای شعر حافظ». *سالنامه حافظ پژوهی*. دفتر ۱۸. صص ۷۹-۸۴.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۲). **گمشده‌ی لب دریا: تأملی در معنی و صورت شعر حافظ**. تهران: سخن.
- ثروتیان، بهروز. (۱۳۸۷). **شرح غزلیات حافظ**. تهران: نگاه.
- جلالیان، عبدالحسین. (۱۳۷۸). **شرح جلالی بر حافظ**. تهران: یزدان.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله. (۱۳۸۰). **زبده‌التواریخ**. به تصحیح کمال حاج‌سیدجوادی، تهران: علمی و فرهنگی.
- حافظ ابرو، عبدالله بن لطف‌الله. (۱۳۷۸). **جغرافیای حافظ ابرو**. به تصحیح صادق سجادی، تهران: میراث مکتوب.
- حافظ، شمس‌الدین محمد (۱۳۹۰)، **دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی**، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران: زوار.
- حضور، علی. (۱۳۸۷). **حافظ، از نگاهی دیگر**. تهران: نشر چشمه.
- حمیدیان، سعید. (۱۳۸۹). **شرح شوق: شرح و تحلیلی اشعار حافظ**. تهران: قطره.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین. (۱۳۷۳). **حافظ‌نامه**. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. (۱۳۸۰). **حبیب‌السیبر**. به تصحیح محمد دبیرسیاقی، تهران: خیام.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین. (۱۳۵۷). **دستورالوزراء**. به تصحیح سعید نفیسی، تهران: اقبال.



دستغیب، عبدالعلی. (۱۳۷۸). حافظ‌شناخت. تهران: نشر علم.

راوندی، محمدبن علی بن سلیمان. (۱۳۰۰). راحة الصدور، به تصحیح محمد اقبال، لیدن: مطبعه‌ی بریل.

ریپکا، یان. (۱۳۸۱). تاریخ ادبیات ایران، ترجمه عیسی شهابی. تهران: علمی و فرهنگی.

زریاب‌خویی، عباس. (۱۳۹۵). آینه‌ی جام. تهران: علمی.

ذوالنور، رحیم. (۱۳۷۲). در جستجوی حافظ. تهران: زوار.

ستوده، حسینقلی. (۱۳۴۶). تاریخ آل مظفر. تهران: دانشگاه تهران.

شمیسا، سیروس. (۱۳۹۵). یادداشت‌های حافظ. تهران: میترا.

غنی، قاسم. (۱۳۹۳/۱۳۲۱). تاریخ عصر حافظ: تاریخ فارس و مضافات و ایالات مجاوره در قرن هشتم. تهران: زوار.

غنی، قاسم. (۱۳۶۸). یادداشت‌های دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ، به کوشش اسماعیل صارمی، تهران: علمی.

کتبی، محمود. (۱۳۶۴). تاریخ آل مظفر، به تصحیح عبدالحسین نوایی، تهران: امیر کبیر.

معین، محمد. (۱۳۶۹). حافظ شیرین‌سخن، به کوشش مهدخت معین، تهران: معین.

مرتضایی، جواد. (۱۳۹۸). زمینه‌های تاریخی، مدحی اشعار حافظ. تهران: امیر کبیر.

نیرو، سیروس. (۱۳۶۲). گنج مراد. تهران: سحر.

نیساری، سلیم. (۱۳۸۵). دفتر دگرسانی‌ها در غزل‌های حافظ. تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

ولوی، میرحسین. (۱۳۹۵). طرحی از حافظ: زندگی حافظ بر اساس تواریخ و تذکره‌ها. تهران: زوار.

همایون‌فرخ، رکن‌الدین. (۱۳۵۴). حافظ خراباتی. تهران: اساطیر.

هومن، محمود. (۱۳۲۵). حافظ. تهران: کتابخانه طهوری.



The report of the end events of Shah Sheikh Abu Ishaq Injou in Hafez's poems

Ali Mohammadi¹

Amir Afshin Farhadian²

Abstract

The historical-political approach to Hafez's poems has opened a new semantic horizon in the field of interpretation of his poetry. Deciphering some of the ambiguities of Hafez's poetry and establishing a vertical connection of many seemingly scattered and unrelated verses; One of the achievements of this approach. Hafez's tendency to use poetry as a means of expressing his opinion and orientation towards political events, as well as influential rulers and men, is one of the things that distinguishes him from most of the poets of the past. The events of the end of the reign of Shah Abu Ishaq Injou have a special place due to the profound impact of this event on Hafez and the change in the course of his life. These events began with the capture of Shiraz by Amir Mubarz al-Din Mozaffari on the 3rd of Shawwal 754; After a long series of wars and escapes, it finally ended with the capture and execution of Shah Abu Ishaq, on the 22nd of Jamadi al-Awal in the year 757. The purpose of this article is to investigate the reflection of these events in Hafez's poems from the perspective of historical criticism and content analysis (descriptive-analytical approach). The results show that a considerable number of Hafez's poems are related to the events of this period of history.

Keywords: Abu Ishaq Injou, Amir Mubarezedin, Hafez, History-based proposition, Reflection of a Historical Event

¹ Professor of Persian Language and Literature Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran. Email: Khishandam.ali2@gmail.com

² Master student of Persian language and literature, Bu Ali Sina University, Hamedan, Iran. Email: Afshin.Farhadian@gmail.com